

## شش دوبیتی نو یافته طبری

### چکیده

طبریاتی که در اینجا بررسی می‌شود از نسخه‌ای خطی کتابت شده و در مسائل پاریسیه علامه قزوینی بطبع رسیده است. این شش دوبیتی از آخرین نمونه‌های شعر کهن طبری است و نزدیک به یک پنجم حجم ادبیات طبری سده‌های چهارم تا نهم هجری را در بر می‌گیرد. با شناسایی سه سراینده دوبیتها (امیر افراسیاب و امیر داود و حسن کیا) زمان آنها نیز بدست آمد: سده هشتم هجری. در آن زمان طبرستان شاهد سیادت سادات مرعشی بر سراسر طبرستان بزیان خاندانهای محلی بود و با سر آمدن عصر اسپهبدان طبری سرایی نیز در جاده زوال افتاد. این مقاله به تشریح و بازسازی هریک از مصرعهای دوازده هجایی دوبیتها پرداخته و در استخراج دستور زبان آنها کوشیده است.

کلیدواژه: فهلویات طبری، طبری کهن، دوبیتی، کیا افراسیاب چلاوی، کیا حسن، عصر اسپهبدان.

در یادداشت‌های زنده یاد محمد قزوینی شش دوبیتی طبری زبان از روی نسخه‌ای خطی رونویسی شده است. این دوبیتها بتوسط استاد ایرج افشار یکبار در مسائل پاریسیه (قزوینی، ۱۳۸۵، ص ۹۸-۱۰۰) حروف چینی شده و دیگر بار همراه با دو فهلوی دیگر در مجله گویش شناسی بطبع رسیده است (افشار، ۱۳۸۳). قزوینی درباره دوبیتهای طبری می‌نویسد («مسائل پاریسیه»، ص ۱۸۱):

در نسخه نظامی کتابخانه ملی پاریس Suppl. Pers. 1817 مابین مخزن الاسرار و خسرو و شیرین قریب ۲۲ رباعی خیام مسطور است با خطی غیر از خط کاتب اصلی نظامی که در سنه ۷۶۳ نوشته شده ولی باز خطی قدیم است و گویا اگر درست خوانده باشم رقم محوشده آخر ابیات در حدود ۹۱۱ هجری نوشته شده

است. در همین نظامی مابین دو اسکندرنامه چند دوبیتی طبری دارد باز به خط الحاقی ولی نسبتاً قدیم [...]».

و پس از استنساخ شش دوبیتی می‌افزاید («مسائل پاریسیه»، ۱۸۳):

وزن این «رباعیات» گویا وزن مخصوص ملی ایرانیان (یا اقلاً طبریها) باشد و از بحور خلیل بن احمد گویا بکلی خارج است.

\*\*\*

سرایندگان دوبیتها امیر افراسیاب و امیر داود و حسن کیا ذکر شده‌اند. اولی کسی جز کیا افراسیاب چلاوی (۷۵۰-۷۶۰ هـ) آخرین فرمانروای آل افراسیاب یا کیا بیان چلاوی نمی‌تواند باشد. از همین امیر سه دوبیتی دیگر در تاریخ طبرستان و رویان و مازندران مندرج است (ظهیرالدین، ص ۱۱۹، ۲۷۰، ۳۳۸، ۳۴۲). نام سراینده سوم، حسن کیا، مدبّل به کلمه ناخوانای **مبجین**<sup>(۱)</sup> است. از معاصران کیا افراسیاب دو کس بدین نام خوانده شده‌اند. یکی پسرش کیا حسن کیا که در جنگ با مرعشیان در ۷۶۰ هجری همراه با پدر و برادران کشته شد و بعدها نبرگان او به فیروزکوه دست یافتند (ظهیرالدین، ص ۳۵۰). دیگر داماد و رقیب کیا افراسیاب که او نیز کیا حسن کیا نام داشت و ولایت لاریجان در ضمان او بود؛ این است که به کیا حسن ضمان یا ضماندار نیز نامبردار است. نظر به اینکه دو بیت نخست منسوب به حسن کیا گویا بر کمسویی چشم دلالت داشته باشد، احتمال اینکه شاعر کیا حسن ضمان باشد تقویت می‌شود. سراینده دیگر دوبیتهای مورد بحث، امیر داود، شاید همان سید داود کیای بن هادی کیای باشد که ظهیرالدین فقط یکبار (در وقایع خروج سید علی مرعشی) از او یاد کرده است (ص ۴۸۰). اگر چنین باشد، این امیر نیز با کیا افراسیاب و حسن کیا معاصر بوده و بنابراین کلیه دوبیتها را می‌توان از قرن هشتم دانست.

ارزش این شش دوبیتی در تاریخ زبان و ادب طبری اندک نیست. قدیمترین آثار طبری سروده‌های سده‌های چهارم تا نهم هجری است که در آثار عنصرالمعالی کیکاووس (دو بیت) و ابن اسفندیار (۳۳ بیت؛ صرفنظر از ۳۲ بیت مملّع قاضی هجیم) و اولیاءالله (یک بیت) و ظهیرالدین (ده بیت) و عبدالقادر مراغی (چهار بیت) آمده، باضافه دوازده بیت مورد مطالعه ما که نزدیک به یک پنجم از کل این مجموعه را تشکیل می‌دهد. این تناسب از نظر کیفی بزرگتر هم می‌شود زیرا قراءت ابیات نویافته کاملتر از قراءت اکثر اشعاری است که قبل از این مورد مطالعه بوده است.

۱. حرف دوم این کلمه بی‌نقطه ضبط شده.

در نسخه نظامی کتابخانه ملی پاریس ۱۸۱۶ Suppl. pers.

مابین مخزن آثار راد و خرد و شیرین و سبب ۲۲ رباعی

خاتم مکررات با خطی غیر از خط کاتب اصلی

نظام نامه در نسخه (۱۶۳) که در دسترس است ولی باز

خط قدیم است و گویا از دست خواننده با نام رقم نوشته

افزایات را در حدود ۹۱۱ هجری نوشته است

در نسخه نظامی مابین دو اسکندرنامه چند در بیتی

طبری ~~در نسخه نظامی~~ باز خط الحاقی و کاتبه

قدیم در نسخه :

طبری

لاصیر افزایات

آن عهد که گزیدی آسن تو نوجه آهنگ

خوارنگ هادانتمه جا راست بنی چیر (یا چه)

چون دل پلنگی دارم او شیر <sup>دارم</sup> پیاچنگ <sup>بیلنگ</sup>

این بان مرد بیکتی نکشی کسی ننگ

۹

متون طبری / شش دویستی نویافته طبری

یادداشت‌های «مسائل پاریسیه»ی محمد قزوینی، ص ۱۸۱

۹

دیرمه بگو نر پلند کوهاری  
 خیر کنن ای کردو ورشی  
 هرکن که منی کین بدل هوکنند دارن  
 ویم بو که اسپر بورسنی و دارن  
 (کلا دیقند)

امیر داود فرماید

بگو دشمن در اشق تن به واک نه جوش  
 من ایم بتی کینه دیوش جوش  
 مردم به دینی نام کردن ورکوش  
 (لذا)  
 تو نام ایشی تک بگردی بروشن  
 حن کیا مجین فرماید

دلی کامه دای دل ترا وچینی  
 این روشن کههان می چش به تی چش وینی  
 یارب دو بلا چش منی واک چینی  
 نه بینا آن روز که ترا نه وینی

۹

یادداشت‌های «مسائل پارسیه»ی محمد قزوینی، ص ۱۸۲

دوره جدید، ضمیمه شماره ۱۵، سال ۱۳۸۸

۱۸۳

۹

نرکیسه چش داندیه می چش تی چش  
سوداییه می چش بسودای تی چش  
آن روح که این می دوچش نه وینی تی چش  
صی چشمه ما رای بکیت واری چش

۹

نرکیه چش آزورمه بتی لو خوش  
بوی یاسنه هادمن (دهن) مشکلی به تی کش  
خوان هرچندها خوانند ما سورش  
نه تونند به می دل کتین تی عشقش

وزن این را با علم  
که با وزن محمد علی  
عابدی از تبریز  
۱۸۳۰

یادداشت‌های «مسائل پاریسیه»ی محمد قزوینی، ص ۱۸۳

متون طبری / شش دویستی نویافته طبری

از دشواریهای مطالعه در این سروده‌ها یکی آن است که چیزی از شأن نزول آنها نمی‌دانیم — بخلاف طبریهای مندرج در متون فارسی که دلالت هر یک بروشنی بیان شده است. خوشبختانه، بازشناختن هویت سراینندگان رهنمون ما به تاریخ روزگار آنهاست.

نیمه سده هشتم هجری از پرحادثه‌ترین ایام تاریخ طبرستان است و ظهیرالدین مرعشی باقری فاصله گزارشگر اصلی آن عصر است. در آن زمان سراسر ایالت جولانگاه کشمکشهای چند خاندان بود. قتل فخرالدوله حسن بن کیخسرو، آخرین امیر کینخواری، در سال ۷۵۰ هجری بدست پسران کیا افراسیاب، بر حکومت درازمدت اسپهبدان باوندی نقطه پایان نهاد و بر رقابت خاندانهای کیاچلاوی و کیا جلالی افزود. کیا افراسیاب چلاوی در صدد از میان برداشتن رقیبانش کیا جلال متمیر (مطیر) حاکم قلعه فیروزکوه و کیا حسن کیا ضماندار لارجان بود. چندین بار قلعه فیروزکوه را در محاصره کشید و تنها یکبار به چیرگی نزدیک شد (قس: دوییتی دوم امیر افراسیاب). از سوی دیگر، در آمل سید قوام‌الدین مرعشی بساط تبلیغ سیاسی را بر اساس مذهب جعفری گسترده بود و بر شمار مریدانش پیوسته می‌افزود. کیا افراسیاب که رسوای عشرت‌طلبی و باده‌گساری و خوکواری بود، برای گستردن دامنه نفوذ خود در میان مؤمنان، آشتی با سیدقوام‌الدین را مصلحت دانست و به سلک مریدان او درآمد، کلالک اسفاهیان از سر تراشیده طاقیه بر سر نهاد و جامه راست‌پشتک درویشان به تن کرد و از معاصی توبه نمود. این اتحاد کجدار و مریز چند سالی بیش نپایید. در سال ۷۶۰ هجری مرعشیان قیام آشکار کردند و در نبرد مشهور به پرچین جلالک‌مار در شمال آمل سپاهیان کیا افراسیاب را درهم شکستند. پس از این پیروزی تاریخی‌ساز، سیدقوام‌الدین و پسرانش آمل را پایگاه قرار داده به توسعه قلمرو خویش پرداختند.

دنباله رویدادها اگر به دویتیه‌های ششگانه مورد مطالعه ما بیواسطه مربوط نباشد، در شناخت زبان و ادبیات طبرستان واجد اهمیت است. در طی قریب سی سال مرعشیان توانستند دودمانهای محلی را یکی پس از دیگری از میان بردارند. نخست روی بجانب مشرق نهادند. در نبرد باؤل‌رود فخرالدین کیا جلال را مغلوب کرده مامطیران را در حدود بابل کنونی بتصرف درآوردند. با تسخیر قلعه توجی در راه ساری و کشته شدن کیا وشتاسف قدرت کیا جلالیان فرو ریخت و تختگاهشان ساری فتح شد. تسلیم کیا بیان بیستون در دشت لپور و کیا اسکندر سیاوش سخت‌کمان در سوادکوه بر دایره

متصرفات سادات افزود. ایشان با همدستی سادات گیلان قلعه فیروزکوه را به تسلیم واداشته کیا جلال متمیر را به ساری تبعید کردند. سپس بجانب مغرب روی آوردند و با چیره شدن بر ملک قباد بر رستم‌دار و سپس کجور و کلار دست یافتند. دیگر قلاع کوهستانی را از طالقان تا قصران و لواسان تا سال ۷۸۶ فتح کرده بودند. سرانجام نوبت به لارجان رسید که پس از شش ماه مقاومت تسلیم شد و کیا حسن کیای ضماندار به آمل تبعید گشت. بدین سال فتح طبرستان به انجام رسید.

با استیلای کامل سادات مرعشی تاریخ طبرستان ورق خورد و فرهنگ آن ایالت نیز شاهد گشایش فصلی نو بود. شگفت نیست سروده‌هایی که به زبان طبری قدیم پس از این دگرگونی در دست است به دو دوییتی از میر سیدعبدالعظیم از قرن نهم (ظهیرالدین، ص ۵۶۰) و شاید دو دوییتی مندرج در جامع‌الاحیان (صادقی، ۱۳۷۱) محدود باشد. در حقیقت با انقراض دودمانهایی که دنباله عصر اسپهبدان و مروّج فرهنگ پهلوانی طبرستان بودند، دوران ادبیات رزمی و بزمی بسر می‌رسد.

از آن پس اطلاع ما از زبان طبری از چند ترجمه و تفسیر قرآن و ترجمه‌ای از مقامات الحریری ست. اگرچه تاریخ هیچیک از ترجمه‌ها بدرستی معلوم نیست، می‌توان بتقریب آنها را از دوره دوم زبان طبری دانست. دوره سوم که از سده سیزدهم هجری یا نوزدهم میلادی آغاز می‌شود، ناظر بر ترانه‌های عامیانه‌ای است که زبانشان با لهجه‌های زنده مازندرانی فاصله‌ای ندارد.

\*\*\*

طبری گویشهای فراوان دارد و دانستن محل سرایش کمکی ست در قراءت دویتیه‌ها. چلاو که کیا افراسیاب بدان منسوب است از بلوکات بیلاقی آمل بود و لارجانی که در ضمان کیا حسن کیا بود (همان لاریجان کنونی) در نیمه راه آمل به ری قرار داشت. با این حال نمی‌توان به خاستگاه این اشعار حکم قطعی داد زیرا فرمانروایان طبرستان موطن ثابت نداشتند و پیوندهای سببی میان خاندانهای اشرافی مرسوم بود. برای مثال، از همین افراد مورد بحث ما فخرالدوله باوندی و کیا حسن کیا خواهران کیا افراسیاب را در حباله نکاح داشتند، خواهر فخرالدوله در مزاجت کیا وشتاسف بود و سید کمال‌الدین، پسر نودولت قوام‌الدین مرعشی، دختران کیا وشتاسف و کیا سید حسین کیا بیستون را به عقد خود درآورد. از اینها گذشته دخالت گویش کاتب ناشناس را در ضبط اشعار نباید فراموش کرد. با این همه، کانون حوادثی که ذکر شد آمل است و بنابراین زبان دویتیه‌ها را به این شهر و توابع آن می‌توان مربوط دانست.

خصایص گویشی این اشعار بگونه‌ای است که در طبری بودنشان تردید نمی‌توان کرد گویانکه فارسی‌گرایی در آنها اندک نیست. علامت مفعول بیواسطه هم بصورت فارسی «را» و هم بسبکِ طبری کتابت شده (رجوع شود به توضیحات دستوری در ذیل). اما چشمگیرترین مورد فارسی‌گرایی کاربرد *ā* بجای *tā* در موضع ماقبل صامت خیشومی است در *نُه جا*: آن (افراسیاب ۱، حسن ۷)<sup>(۱)</sup>، *دانستمه* (افراسیاب ۲)، *سان* (افراسیاب ۴)، *نام* (داود ۳، ۴)، *کیهان* (حسن ۲)، *خوبان* و *خوانند* (حسن ۱۱). اگر صورت طبری *un* در *نتونند* (حسن ۱۲) بکار نرفته بود، آنگاه جای تردید باقی می‌ماند که مبادا لهجهٔ دوبیتیها در این مورد با فارسی دری همسو بوده باشد. در هر حال، همهٔ این الفاظ بصورت اصیل طبری آوانگاری شد.

در ذیل به تشریح و آوانگاری دوبیتیها می‌پردازیم. در خواندن اشعار اصل را بر دوازده هجایی بودن مصراعها می‌گذاریم و از کمیت هجا صرفنظر می‌کنیم؛ این اصل با شیوهٔ ترانه‌سرایبی در زبان زندهٔ مازندرانی مابین نیست. برای هریک از دوبیتیها ابتدا ضبط قزوینی در «مسائل پارسیه»، با رعایت بی‌نقطگی کلمات، درج می‌شود. سپس، بترتیب شمارهٔ مصراع، کلمات و عبارات با منظور کردن همهٔ احتمالات تشریح می‌شود. سرانجام آوانگاری و ترجمهٔ دوبیتی می‌آید.

#### امیر افراسیاب

- ۱ آن عهد که گزدی آمن تو نوجه آهنک
- ۲ ها دانستمه جا راست نبی چر (یا چه) خور رنک
- ۳ چون دل بلنکی دارمه او شیر بیا چنک
- ۴ این سان مرد بکیتی بکشی<sup>(۲)</sup> کسی ننک

①

● *گردی* «کردی»؟ در این کلمه کافِ مضموم ناظر به لهجهٔ کنونی شهر ساری است. عموم مازندرانیان *hā-kərd-i* می‌گویند. قس: *بگردی* در ذیل (امیر داود، ۴). احتمالاً

۱. عددها مرجوع به شمارهٔ مصراع است ذیل دوبیتیهای هریک از سه سراینده. بنگرید به دنبالهٔ مقاله.  
۲. حرف اول نقطه ندارد.



کاتب علامت ضمه را بمنظور نشان دادن تفاوت طبری با فتحه فارسی بکار برده است.

- آ «با»؟ چنین حرف اضافه‌ای در متون کهن همطراز با این دویتیا مشخص نیست و نه در گویشهای کنونی مازندران دیده‌ام.
- **نوجه**. احتمال «از نو» را باید منتفی دانست زیرا حرف اضافه «از» در مصراع بعدی بصورت **جا** آمده است. شاید **جه** تصحیفی از **به** باشد. بنابراین قید **نو بر** «نو کردن عهد» دلالت خواهد داشت. برای قراءت **نوجه**، بنگرید به مدخل بعدی.
- **آهنگ**. شاید اسم مکان باشد: «بلار و آهنگ شد» (ابن اسفندیار، ج ۲، ص ۱۱۰). شاید هم در همان معنی معروف «عزم و قصد» باشد. اما اگر این کلمه را در معنای «سیما و قیافه» بگیریم، در ترکیب با کلمه پیشین **نوجه آهنگ** بدست می‌آید و با «چهر خورشید رنگ» در بیت بعد جناس معنوی خواهد داشت.

②

- **هادانستمه** «دانستم»، با پیشوند hā- و شناسه -mə. ماده این فعل با d آغاز می‌شود — همچنانکه در عموم گویشهای طبری — نه با z که خصیصه عموم زبانهای ایرانی غیر فارسی است.
- **جا راست** «از راست، از روی راستی». حرف اضافه **جا** که در اینجا پیشایند است، در طبری نو همیشه پسایند است؛ همینطور در ترجمه طبری از مقامات حریری (پاکزاد، ص ۱۳۰). کهنترین استعمال این حرف اضافه شاید در شعر ابراهیم معینی از حدود قرن ششم هجری باشد: **به نیکیه نومه که شر جا دیاره** (ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۱۳۷). از این گذشته، حرف اضافه **اج** «از» در مقام پیشایند در متنی کوتاه منسوب به آمله، بنیانگذار شهر آمل، بکار رفته (ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۷۰).
- **نبی** «نبود؛ نباشد»؟ فعل «بودن» در مازندرانی امروز دارای ماده ماضی bi- و ماده التزامی bu- یا bo- یا vo- است. قس بو در مصراع ۸.
- **چرخور رنگ** «چهره خورشید رنگ». همین ترکیب را ظهیرالدین مرعشی (ص ۵۶۰) از زبان میر عبدالعظیم آورده است: **تا ندیمه تی چره تر و خور رنگ**، و در کنزالاسرار (ج ۲، ص ۷۰) تکرار شده: **تا نوینم چیر ترا خور رنگ**.

③

- **دارمه** «دارم». این کلمه امروز به اختیار سخنگو dārmə یا dārəmmə تلفظ می‌شود. احتمالی نیز هست که آن را «هستم» معنی کنیم؛ رک: مصراع ۵.

- «ای (حرف ندا)»؟
- بیا «بیا!»؟ در مازندرانی امروز *beru* می‌گویند و در دیگر گویشهای ایرانی شمال غربی نیز الفاظی با همین ساخت رایج است: پیشوند وجه‌ساز *-b* و میان‌هشت *-r-*؛ مثال: افتری *bur(u)/boru*، جوشقانی *bura*، جرقویی *bure*. بنابراین چنین ساختی باید بسیار کهن و ریشه در دوره‌های پیشین گروه شمال‌غربی زبانهای ایرانی داشته باشد. لیکن در طبری کهن یافت نشده. در مقامات حریری (اول، ۷-۵) با.

④

- بکشی<sup>(۱)</sup> «نکشد، نکشید، نکشی»؟

1. un ahd ke kordi ā mən tu nu \*be Āhang,
2. hādunessəmā jā rāst nabi, čer xor rang!
3. čun del palangi dārmā, ō šēr biā čang!
4. in sun mard bə giti nakəši kasi/basi (?) nang.

۱ آن عهد که نو کردی با (?) من تو به (?) آهنگ

۲ دانستم از روی راستی نبود، ای خورشید روی!

۳ چون دل پلنگ دارم، ای (?) شیر بیا ...

۴ این سان مرد به گیتی نکشد (?) بسی (?) ننگ

\*\*\*

۵ در یمه بکونر پلنگ کوهساری

۶ نچیر کنن<sup>(۲)</sup> ای کرد و ورشی حصاری

۷ هرکس که منی کین بدل هو کشت داری

۸ ویم بو که اسیر بورسنی<sup>(۳)</sup> و داری

⑤

- دریمه «هستم؛ می‌آیم»؟ در زبان امروز: *dārəmmə* «هستم»، *darəmmə* «می‌آیم». اما چون در مصراع بعدی فاعل سوم شخص مفرد و زمان جمله ماضی است، معنی

۲. حرف آخر نقطه ندارد.

۱. حرف اول این کلمه نقطه ندارد.

۳. حرف اول نقطه ندارد.

«درآمد، به درون آمد» مناسبتر می‌آید. در **اومه** در مصراع نهم ترجیع‌بند قطب رویانی (ابن اسفندیار، ترجمه براون، ص ۲۶۱) ناظر به همین معنی است. در مازندرانی کنونی فعل «آمدن» ساخت دیگری دارد: *biamúə/bəməúə* «آمد»، *emúə* «می‌آمد».

● **بکونر پلنک**. ظاهراً «به کوه نر پلنگ». یا آنکه کونر اسم مکان است.

⑥

● **نچیرکنن**<sup>(۱)</sup> شاید «نخچیرکنان» باشد، با صفت فاعلی کنن «کنان».

● **ای** «از»، «این»، «سپس، پس از» (?)

● **ورشی** «اگر خود»؟ احتمال دارد این کلمه فعل باشد، با پیشوند *š-* (ماضی) یا *š-* (مضارع) از «رفتن».

⑦

● **منی کین** «کین مرا». ضمیر اول شخص مفرد، ظاهراً ترکیبی از حالت‌های اضافی و رایبی. اما قس: **منی** در حسن کیا، ۳.

● **هوکشست** «فرو کاشته». صفت مفعولی با پیشوند *ho-* و پایانه صفر.

● **داری** «دارد، نگاه دارد».

⑧

● **ویم** را می‌توان با **ویمه** سنجید که در یکی از دوبیتی‌های کیا افراسیاب منقول در تاریخ ظهیرالدین دو بار آمده و منشی‌زاده آن را همان شهری شمرده که یاقوت در معجم البلدان چنین توصیف می‌کند: «بلیده فی الجبال الرّی و طبرستان و مقابلها قلعة حصينة یقال لها بیروزکوه من عمال دنباوند» (بنقل از منشی‌زاده، ص ۱۷۷). اگر **ویم** در شعر مورد مطالعه ما همان **ویمه** ای باشد که قلعه فیروزکوه بر آن مشرف بوده، آنگاه می‌تواند مربوط به جنگ کیا افراسیاب با کیا جلال باشد که منجر به هزیمت کیا جلال و حصار گرفتن او در قلعه گردید. با وجود این، مصراع دوازده هجایی حکم می‌کند که لفظ **ویم** دو هجایی باشد.

● **بو** به اعتبار مصراع پیشین باید فعل التزامی یا تمنّایی باشد. در این صورت انتظار می‌رود به **ی** مختوم باشد. قس: **نبی** در مصراع ۲.

۱. نون ثانی نقطه ندارد.

- **داری.** اگر این کلمه را «یک درخت» بخوانیم، یاء نکره آن یاء مجهول خواهد بود زیرا در مازندرانی کنونی این پسوند بصورت مجهول ادا می شود هرچند به تخفیف.
- 5. darimə bə ku nar palang-e kuhsāri.
- 6. načir kənən i kərd o var ši həsāri.
- 7. har kas ke mənī kin bə del hukəšt dāri,
- 8. vim bu ke asir bu rasani o dāri.

- ۵ در آمد (?) به کوه پلنگِ نر کوهساری
- ۶ نخچیرکنان (?) این (?) کرد و گریخت (?) [به] حصارِ
- ۷ هرکس که کینِ من به دل فرو کاشته نگاه دارد
- ۸ [در] ویمه (?) بود که اسیر بود (?) ...

#### امیرداود

- ۱ بکو دشمنند راشی تن به واک نه جوشن
- ۲ من آیم بتی کینه دیوشی جوشن
- ۳ مردم به دبنی<sup>(۱)</sup> نام کردنِ ور کوشن
- ۴ تو نام بهشتی ننک بکزدی بروشن

①

- **بکو** در نگاه اول صیغه امر از «کوفتن» یا «کفتن، افگندن» است. اما سیاق عبارت حکم می کند که آنرا بگو بخوانیم. امروز «bäu(r)» بگو! می گویند، لیکن ماده مضارع gu- در طبری سابقه دارد (رک: برجیان، ۲۰۰۸، فقره ۱).
- **دشمندر**! برای آنکه معنی «دشمن را» را برساند، می توان dəšmandə خواند. این لفظ دگرگون شده dəšman-rə > dəšmannə در اثر ادغام حرف اضافه «را» در غنّه آخر کلمه غنّه مشدد شده و سپس nn به nd دیسیمیله گشته است. این مراحل دگرگونی در گویشهای طبری بسیار رایج است. حتی تبدیل این حرف اضافه به də- بدنبال غنّه در برخی از گویشهای مازندرانی هست. پس از

۱. حرف دوم نقطه ندارد.

دشمنند دو حرف ر و از زائد است. شاید کسی ر یا را را افزوده تا علامت مفعول در عبارت ظاهر باشد.

- شی تن به. شی تن «تنی خود». شمار هجاها حکم می‌کند که به زائد باشد.
- واک نه. واک را می‌توان «با که» معنی کرد (قس: حسن کیا، مصراع ۳) اما این معنی مناسب مقام عبارت نیست. بنابراین **واکنه** «باز کند» می‌خوانیم. شناسه سوم شخص مفرد التزامی در اینجا ۴ و در مازندرانی کنونی غالباً e- است.

②

- آیم «بیایم، می‌آیم»؟ ماده مضارع -āy در شعرهای دیواره‌وز چند بار آمده (ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۱۳۹). در مازندرانی کنونی ماده مضارع «آمدن» -e است و صیغه‌های اول شخص مفرد زمان حال emmā و التزامی bæem.
- دیوشی یا دیوشی da-puši-ϕ «پوشیده». صفت مفعولی در مازندرانی بر پایه ماده ماضی بنا می‌شود و در بیشتر گویشها به اختیار پسوند -ϕ می‌گیرد. ماده ماضی puši- با افزودن جزء ماضی ساز -i- به ماده مضارع بدست آمده است.

③

- \*دینی. شاید دنی «دنیا». امروز نیز dāni می‌گویند. این لفظ گویا بیواسطه فارسی از تازی مأخوذ باشد، شاید در همان سده‌های نخست هجری که عرب بر طبرستان چیره شد. دنی بهمین معنی در دیوان گیلکی شرفشاه دولایی آمده است.
- نام کردن «نام کردن را» در معنای «نام آوری را، برای نام و ننگ».
- ور کوشن «بکوشند». پیشوند قاموسی -var معادل «بر» در فارسی ست.

④

- ننگ صورت مکتوب ننگ «حرمت و آبرو، شهرت و آوازه» که همراه و مرادف با نام در متون فارسی فراوان آمده است.
- بگزردی «گردی». موافق ساخت ماضی ساده در مازندرانی کنونی، پیشوند -bv به ماده ماضی افزوده شده؛ همانند بهشتی «هشتی، نهادی» در همین مصراع. احتمال دیگر: بگزردی «به گردی، به کردارِ گرد». در مازندان گُرد «شبان، کوچنده» در برابر گیل «کشاورز، دهنشین» می‌آید (برجیان، ۲۰۰۴، ص ۲۹۰). در اینصورت امیرداود عنوان اهانت آمیز کرد را به دشمن داده است و مقصودش این بوده که تو نام و ننگ سالاری و پهلوانی را بعلت صفت گردی و شبانی خود فروختی. بسته به اینکه مقصود از کلمه بعدی چیست، شاید این کلمه را گزردی هم بتوان خواند.

- **بروشن**. در طبری مادهٔ مضارع «فروختن» -ruš است (بنابر قاعدهٔ تحول از ایرانی باستان \*ir به r). کتابت **بروشن** بر دو معنی «بفروشدند» و «فروشان» (صفت فاعلی) دلالت دارد؛ تفاوت این دو در جای تکیه است. در طبری قدیم چندین نمونه برای صفت فاعلی مختوم به **-ن** سراغ داریم (رجوع به لغتنامهٔ ضمیمه شود). معنی دوم با سیاق عبارت سازگارتر است. اما اگر از کلمه معنی «به روشن، در روشنی، بوضوح» را اراده کنیم با عبارت راست نمی‌آید. مگر **ننگ** را در معنی «بدنامی و بی‌آبرویی» بگیریم: **ننگ بگردی بروشن** یعنی «بروشنی و وضوح آبروی خود ریختی».
- **بگردی بروشن** «فروشان کردی، فروختی».

1. bagu dəšmand-ʔə ši tan vā \*kəne jušan.
2. mən āyəm bə ti kinə dapuši jušan.
3. mardəm bə dəni num kərdən-ʔe var-kušan.
4. to num bəhešti, nang bəkordi bərušan.

- ۱ بگو دشمن را [از] تن خود باز کند جوشن
- ۲ من آیم به کینهٔ تو — پوشیده جوشن
- ۳ مردم به دنیا در نام‌آوری بکوشند
- ۴ تو نام فرو نهادی؛ حرمت و شهرت فروختی

حسن کیا

- ۱ دلی کامه دامی دل ترا وجینی
- ۲ این روشن کیهان می‌چش به تی چش وینی
- ۳ یارب دو بلا چش منی واک چینی
- ۴ نه بینا آن روز که ترا نه وینی

①

- **دلی**. وزن شعر اقتضا می‌کند که این کلمه دو هجایی باشد اما جایگاه دستوری آن در جمله روشن نیست. ظاهراً **دل** است با یاء نکره و معنأً با کلمات دیگر بیت هماهنگ است. اگر آن را حرف اضافهٔ **deli/dele** بمعنی «در، درون» فرض کنیم، **دلی کامه دامی** «در آغوش دارم» با عبارت آینده سازگار نخواهد بود.

آیندیش

- **کامه.** از آنجا که جمله‌های آینده در وجه التزامی یا آرزویی‌ست، این کلمه شاید صیغه‌ای از فعل «خواستن» باشد. چنانچه **خامه** نوشته شده بود، با  $x\bar{a}-mm\bar{a}$  «می‌خواهم» در مازندرانی کنونی راست می‌آمد. ماده  $k\bar{a}m-$  در زبان متروکِ گرگان (برجیان، ۲۰۰۸، ص ۴۳) و برخی از گویشهای مرکزی بر همین معنی دلالت دارد و با **کامستن** فارسی خویشاوند است. اگر بپذیریم که این ماده در گویشهایی از طبری وجود داشته، آنگاه کلمه را باید  $k\bar{a}m-(m)m\bar{a}$  «می‌خواهم» یا  $k\bar{a}m-(m)\bar{a}$  «می‌خواهد» خواند. نیز بنابر قاعدهٔ تبدیل  $*\bar{a}m$  به  $um$ ، مادهٔ فعل بایستی  $*kum-$  بوده باشد.
  - **وجینی** «گُزیند». در مادهٔ مضارع  $v\bar{a}j\bar{i}n-$   $*w$  ایرانی باستان پایدار مانده و  $-\bar{c}$  به  $z$  تبدیل شده است. همان  $vej\bar{i}n$  است در فارسی تهرانی بمعنی «پیرایش گیاه». قس: **وجین** «گزیدن» در قرآن اسکاتلند (الول ساتن، ص ۱۱۴).
- ②
- **وینی** «ببیند، می‌بیند»؟ از مادهٔ مضارع  $vin-$  (از ایرانی باستان  $*waina-$ ). در زبان امروز:  $vin-n\bar{a}$  «می‌بیند»،  $ba-vin-e$  «ببیند».
- ③
- **بلا** شاید تصحیف **چلا** «چراغ» باشد. قس: **چلا** در قرآن اسکاتلند (الول ساتن، ص ۱۱۲).
  - **منی** ظاهراً ضمیر اول شخص مفرد در حالت ملکی‌ست. در سه دویستی حسن کیا، ضمیر اول و دوم شخص مفرد چند بار در حالت اضافی (می، تی) و رایبی (مرا، ترا) آمده است. ممکن است **منی** و **تی** صورتهای دیگری از **می** و **تی** باشند، چنانکه در ترانه‌های مازندرانی گردآوردهٔ خوجکوهر دو صورت در کنار هم آمده است: **تی‌کمند، تی بورگله، تنه سر** (شمارهٔ ۱۰) و صورت **غنه‌دار** ممکن است پس از اسم نیز ظاهر شود: **چش منه** (شماره ۹؛ رک: برجیان، ۲۰۰۶)؛ قس: **چش منی** مورد بحث.
  - **واک چینی** «باکه می‌چینی؟»؛ شاید در کنار هم چیدن چشم دوکس اصطلاحی بوده باشد. شاید **وا** پیشوند **چینی** باشد، مانند فعل فارسی «برچیدن»، مقابل «درچیدن»؛ عبارت «هاچین و اچین!» در بازیهای کودکان.

④

● نه بینا ظاهراً وجه دعایی یا تمنایی ست از فعل «دیدن». در این صورت، چرا مادّه فعل -vin نیست؟ قس: وینی در همین مصراع و در بیت پیشین.

1. del-i kāmə dā mi del tərə vəjini.
2. in rušan gēhān mi čəš bə ti čəš vini.
3. yā rabb! do \*čelā čəš mənī vā ke čini?
4. nabinā un ruz-<sup>r</sup>ə ke tə-rə navini.

۱ دلی (?) می خواهم دلم ترا گزیند

۲ این جهان روشن [را] چشم من به چشم تو ببند

۳ یا ربّ، دو چراغ چشم مرا با که (?) می چینی (?)

۴ نیناد آن روز که ترا ببند

\*\*\*

۵ نرکیسه چشم دابدیه<sup>(۱)</sup> می چشم تی چشم

۶ سوداییه می چشم سودای تی چشم

۷ آن روج که این می دو چشم نه وینی تی چشم

۸ صی چشمه مرا رای بکیت وار ای چشم

⑤

● نرکیسه چشم «ای نرگس چشم!» کسرّه اضافه با ه نموده شده.

● دابدیه<sup>(۲)</sup> = دابدیه «تا دیده است». در عموم گویشهای کنونی مازندران ماضی نقلی وجود ندارد؛ ba-di-ə بمعنی «او دید» است.

⑥

● سوداییه «سودا بود / باشد؟» یا سوداییه «سودایی است».

● می چشم «چشم من». نظر به اینکه مصراع در شکل کتابت شده یازده هجا دارد، افزودن یک حرف اضافه پس از این ترکیب موجه است. بسته به قراءت کلمه پیشین (سوداییه یا سوداییه) این حرف اضافه را یا به تواند بود.

۱. حرف باء نقطه ندارد. ۲. ایضاً.



⑦

● **روح** «روز». قس: روز در مصراع ۴. در مازندرانی کنونی (ru(z) می‌گویند. صورت کهن در rujā «ستارهٔ صبح» مانده است.

⑧

● **صی چشمه** شاید می‌چشمه «چشم مرا» باشد. معلوم نیست ه کسرهٔ اضافه (-e) است یا علامت مفعول ٭(r)- «را». قس: ه در **نرکیسه چش** (مصراع ۵) که نقش کسرهٔ اضافه را داراست.

● **مرا رای بکیت**. اگر تعبیر دو کلمهٔ اول همین مصراع را بپذیریم، مرا دیگر نمی‌تواند ضمیر باشد. گویا **مرا رای** یک کلمه باشد. **بکیت** bagit «گرفت، گرفته» است. شاید هر سه کلمه با هم یک صفت مفعولی مرکب را تشکیل دهند.

● **وار ای چش** «مثل این چشم». در مازندرانی کنونی (i)-vār «مانند» حرف اضافهٔ پسایند است. بقرینهٔ ردیف سه مصراع دیگر این دوییتی، **ای چش** شاید تصحیف **تی چش** باشد.

5. nargis-e čəš! dā badiye mi čəš ti čəš,

6. sowlāyi \*ə mi čəš \*bə sowlā-ye ti čəš.

7. un ruj ke in mi do čəš navini ti čəš,

8. \*mi čəšm-ə/e (?) marā rāy (?) bagit, vār-e i/ti čəš

۵ نرگس چشم! تا ندیده چشم من چشم تو [را]

۶ سودایی است چشمم به سودای (= سیاهی) چشمت

۷ آن روز که این دو چشم من نبیند چشم تو

۸ چشم مرا... گرفته، مانند چشم تو (?)

\*\*\*

۹ نرکیسه چش آزورمه بتی لو خوش

۱۰ بوی یاسنه‌ها دمن مشکی به تی کش

۱۱ خوبان<sup>(۱)</sup> هر چندها خوانند مرا سوروش

۱۲ نه تونند به می دل کشتن تی عشق تش

۱. حرف آخر نقطه ندارد.

⑨

- آزرومه شاید آرزومه «آرزویم است»، با این ملاحظه که این جمله در طبری زنده بصورت *me/mi/mərə ārzu (hass)ə* ادا می‌شود.
- بتی لو خوش «به بوسه لب تو». در این ترکیب دو بار اضافه مقلوب بکار رفته است. خوش «بوسه» ظاهراً املائی تاریخی یا شبه تاریخی ست و بحکم قافیه باید *xaš* خوانده شود.

⑩

- هادمن. ها شاید پیشوند فعل و دمن «بدمند» یا «دمان» از فعل «دمیدن» باشد.

⑪

- هاخوانند «بخوانند، می‌خوانند». دال پایانی معلوم نیست تلفظ می‌شده یا آنکه کاتب صورت فارسی را نوشته است. امروز: *ba-xun-ən* «بخوانند»، *xun-ən(ə)nə* «می‌خوانند»
- سوروش «سرو و ش، مانند سرو».

⑫

- نه تونند «نتوانند، نمی‌توانند» تنها کلمه‌ای در این اشعارست که خوشه طبری *un (>ān\*)* را نشان می‌دهد. با اینحال دال پایانی زائد می‌نماید؛ قس: خوانند در مصراع پیشین.
- کشتن مصدر است و همراه «توانستن» آمده. آنرا می‌توان کشتن «بکشند» نیز خواند.
- تی عشق تش «آتش عشق تو».

9. *nargis-e češ! āzur-mə bə ti lav-e xaš.*

10. *bu-ye \*yāss-ə hādaman (?) moški bə ti kaš.*

11. *xubun har čand hāxunan mərə sur-e vaš,*

12. *natunan bə mi del koštən ti ešq-e taš.*

۹ ای نرگس چشم! آرزویم به بوسه لب تو ست

۱۰ بوی یاس ... فرادمند ... به آغوش

۱۱ خوبان هر چند فراخوانند مرا سروساں

۱۲ نمی‌توانند در دلم آتش عشقت [را] بکشند

## توضیحات دستوری

حروف اضافه همه پیشایندی ست مگر **وش** و **را**:

آ «با»؟	(افراسیاب ۱)
پ/به «به»	(افراسیاب ۴، ۵؟، داود ۲، ۳، ۴؟، حسن ۲، ۹، ۱۰، ۱۲)
جا «از»	(افراسیاب ۲)
دا «تا»	(حسن ۱، ۵)
وا «با»	(حسن ۳؟)
وار «مانند»؟	(حسن ۸)
وش «مانند»	(حسن ۱۱)

حرف اضافه «را» مانند فارسی امروز علامت مفعول بیواسطه است. در عموم لهجه‌های مازندرانی  $\text{ə}$  (r)- گفته می‌شود. در دوبیتیها به چند صورت آمده است: مرا (حسن ۱۱)، ترا (حسن ۱، ۴)، نام کردن «نام کردن را» (داود ۳)، چش «چشم را» (حسن ۶)، چشمه؟ (حسن ۸) و شاید در دشمند «دشمن را» (رک: ذیل داود ۱).

ضمایر شخصی. فقط اول شخص و دوم شخص مفرد و ضمیر انعکاسی آمده است:

من «من»	(افراسیاب ۱، داود ۲)
مرا «مرا»	(حسن ۸؟، ۱۱)
می «مال من»	(حسن ۱، ۲، ۵-۷، ۱۲)
منی «مرا»؟	(افراسیاب ۷، حسن ۳)
تو «تو»	(افراسیاب ۱، داود ۴)
ترا «ترا»	(حسن ۱، ۴)
تی «مال تو»	(داود ۲، حسن ۲، ۵-۷، ۹، ۱۰، ۱۲)
شی «خود»	(افراسیاب ۶؟، داود ۱)

ترکیبات اضافی. مضاف و مضاف‌الیه و صفت و موصوف در ترکیب اضافه مقلوب قرار می‌گیرند و علامت اضافه e- یا i- است: می دل «دل من» (حسن ۱، ۱۲)، می چش «چشم من» (حسن ۲، ۵، ۶)، منی کین «کین من» (افراسیاب ۷)، تی کینه «کینه تو»

(داود ۲)، تی چش «چشم تو» (حسن ۲، ۵-۷)، تی کش «آغوش تو» (حسن ۱۰)، شی تن «تن خود» (داود ۱)، می دو چش «دو چشم من»، تی لو خوش «بوسه لب تو» (حسن ۹)، تی عشق تش «آتش عشق تو» (حسن ۱۲)، نرکیسه چش «نرگس چشم» (حسن ۵، ۹).

در اضافهٔ مقلوب گاه علامت اضافه افتاده است: نر پلنک «پلنگ نر» (افراسیاب ۵)، روشن کیهان «جهان روشن» (حسن ۲).

ترکیبات زیر مانند فارسی ست جز آنکه گویا علامت اضافه به مضاف‌الیه افزوده شده: دل پلنکی (بجای palang-i del) (افراسیاب ۳)، چش منی (حسن ۳). ترکیب چر خور رنک «چهرهٔ خورشیدرنگ» (افراسیاب ۱) ظاهراً علامت اضافه ندارد.

### افعال

آمدن: بیا «بیا!» (افراسیاب ۳)، آیم «بیایم، می آیم»؟ (داود ۲)، دویمه «درآمد»؟ (افراسیاب ۵)

بودن: ه در \*سوداییه (حسن ۶) و \*آزورمه (حسن ۹)؛ بو «بود»؟ (افراسیاب ۸)، نبی «نبود، نباشد»؟ (افراسیاب ۲)

پوشیدن: دیوشی «پوشیده»؟ (داود ۲)

توانستن: نه تونند «نتوانند» (حسن ۱۲)

خواستن: کامه «می خواهم»؟ (حسن ۱)

خواندن: هاخوانند «بخوانند» (حسن ۱۱)

داشتن: دارمه «دارم»؟ (افراسیاب ۳)، داری «نگاه دارد»؟ (افراسیاب ۷)

دانستن: هادانستمه «دانستم» (افراسیاب ۲)

دمیدن: هادمن «دمان، بدمند»؟ (حسن ۱۰)

دیدن: وینی «ببیند»؟ (حسن ۲)، نه وینی «نبیند» (حسن ۴، ۷)، نه یینا «نبیناد»؟ (حسن ۴)، بدیه «دیده» (حسن ۵)

رفتن: ورشی «بر شد، گریخت»؟ (افراسیاب ۶)

فروختن: پروشن «فروشان (ص ف)»؟ (داود ۴)

کاشتن: هوکشت «فروکاشته (ص م)»؟ (افراسیاب ۷)

کردن: \*واکنه «باز کند» (داود ۱)، \*کنن «کنان (ص ف)»؟ (افراسیاب ۶)، کردی «کردی» (افراسیاب ۱)، بکردی «کردی»؟ (داود ۴)، کرد «کرد»؟ (افراسیاب ۶)، کردن «کردن» (داود ۳)

کشتن: کشتن «کشتن (مصدر)»؟ (حسن ۱۲)

کشیدن: \*نکشی «نکشید، نکشی، نکشد»؟ (افراسیاب ۴)

کوشیدن: درکوشن «برکوشند»؟ (داود ۳)

گرفتن: بکیت «گرفت، گرفته»؟ (حسن ۸)

گزیدن: وجینی «گزیند» (حسن ۱)

گفتن: بگو «بگو!» (داود ۱)

هشتن: بهشتی «نهادی» (داود ۴)

ساختمان فعل. ضبط نارسای اشعار باز شناختن ساختمان افعال را دشوار می سازد. اگر درست خوانده باشیم، ماده ماضی جعلی در **دپوشی** (داود ۲) با افزودن -i- و در **هادانستمه** (افراسیاب ۲) با افزودن -est- به ماده مضارع بدست آمده است. هیچ معلوم نیست در صیغه های مضارع اخباری عنصر خیشومی -n- میان ماده و شناسه قرار می گرفته یا نه؛ مثلاً **دریمه** (افراسیاب ۵) را آیا باید با **میم** مشدد خواند؟ تنها توانستیم پیشوندها و شناسه ها را استخراج کنیم، بشرح ذیل.

پیشوندهای قاموسی

د دپوشی (داود ۲)

وا \*واکنه (داود ۱)

ور ورکوشن (داود ۳)، ورشی؟ (افراسیاب ۶)

ها هادانستمه (افراسیاب ۲)، هاخوانند (حسن ۱۱)، هادمن (حسن ۱۰)

هو هوکشت (افراسیاب ۷)

شناسه ها

● اول شخص مفرد: م، مه

آیم «می آیم، بیایم»؟ (داود ۲)، کامه «می خواهیم»؟ (حسن ۱)، دریمه «می آیم»؟

(افراسیاب ۵)، دارمه «دارم» (افراسیاب ۳)، هادانستمه «دانستم» (افراسیاب ۲)

● دوم شخص مفرد: ی  
**گُردی** «کردی» (افراسیاب ۲)، **بگُردی** «کردی» (داود ۴)، **بهشتی** «نهادی» (داود ۴).

● سوم شخص مفرد: ه، ی، صفر  
 التزامی: **داری** «نگاه دارد» (افراسیاب ۷)، **وجینی** «گزیند» (حسن ۱)، **وینی** «ببیند» (حسن ۲)، **نه وینی** «نبیند» (حسن ۴، ۷)، \***واکنه** «بازکند» (داود ۱)

حال: \***سوداییه** «سودایی ست» (حسن ۶)، **آزورمه** «آرزویم است»؟ (حسن ۹)

ماضی: **نبی** «نبود» (افراسیاب ۲)، **ورشى** (شناسه ی یا صفر؟) «گریخت»؟ (افراسیاب ۶)، **کرد** «کرد»؟ (افراسیاب ۶)  
 نقلی: **بدیه** «دیده»؟ (حسن ۵)

● سوم شخص جمع: ن، ند  
**ورکوشن** «برکوشند» (داود ۳)، **هاخوانند** «می خوانند» (حسن ۱۱)، **نه تونند** «نمی توانند، نتوانند» (حسن ۱۱)

اسامی فعلی. صفت مفعولی عبارت از ماده ماضی و پایانه صفر است: **هوگشت** «کاشته»؟ (افراسیاب ۷)، **دپوشی** «پوشیده» (داود ۲)، **بکیت** «گرفته»؟ (حسن ۸). صفت فاعلی با افزودن ن به ماده مضارع بدست می آید: \***کنن** «کنان»؟ (افراسیاب ۶). **بروشن** از فعل «فروختن» نیز همین ساخت را دارد جز اینکه پیشوند ب را نیز داراست. مصدر مانند فارسی ست: **گشتن** (حسن ۱۲).

### منابع

ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، بکوشش عباس اقبال، طهران، ۱۳۲۰: تلخیص و ترجمه انگلیسی از ادوارد براون، لیدن، ۱۹۰۵.  
 افشار، ایرج، «چند سروده طبری، نیسابوری و بهلوی»، گویش شناسی ۲/۱، ۱۳۸۳، ص ۴-۶.  
 برجیان، حبیب، «بازیابی زبان طبری از ادبیات کهن» (در همین مجموعه).  
 پاکزاد، فضل الله، «ترجمه طبری مقامات حریری»، مجله زبان شناسی ۲/۲۰، ۱۳۸۴، ص ۱۲۵-۱۵۲.

صادقی، علی اشرف، «اشعار محلی جامع‌الاحان عبدالقادر مراغی» مجله زبان‌شناسی ۱/۹، ۱۳۷۱، ص ۵۴-۶۴.

ظهیرالدین مرعشی، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، بکوشش برنهارد دارن، سن پترزبورگ، ۱۸۵۰.

قزوینی، محمد، «مسائل پارسیه»، نسخه خطی محفوظ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.<sup>(۱)</sup>  
\_\_\_\_\_، مسائل پارسیه: یادداشتهای علامه محمد قزوینی، ج ۱، بکوشش ایرج افشار و علی محمد هنر، تهران، ۱۳۸۵.

کنزالاسرار، بکوشش برنهارد دارن، ۲ جلد، سن پترزبورگ، ۱۸۶۰-۱۸۶۶.

Borjian, Habib, "Mazandaran: Language and People: The State of Research," *Iran and the Caucasus* 8/2, 2004, pp. 289-328.

\_\_\_\_\_, "The oldest known texts in New Tabari: The collection of Aleksander Chodźko," *Archiv Orientalní* 74, 2006, pp. 153-171.

\_\_\_\_\_, "Tabarica II: Some Mazandarani Verbs," *Iran and the Caucasus* 12/1, 2008, pp. 73-82.

\_\_\_\_\_, "The Extinct Language of Gorgan," *JAOS* 128, 2008a.

Elwell-Sutton, L. P., "An eighteenth century (?) Caspian dialect," *Mélanges d'orientalisme offerts a Henri Massé / Majmu'a-ye maqālāt-e taḥqiqi-e xāvaršenāsi. Ehdā' ba āqā-ye profesōr Hānri Māsse*, Tehran (Univ. series no. 843), 1342/1963, pp. 110-140.

Monchi-Zadeh, Davoud, "Contribution to Iranian dialectology: Explanation of verses in Old Tabari," *Orientalia Suecana* 18, 1969, pp. 163-182.

۱. با تشکر از استاد ایرج افشار که نگارنده را به نسخه رهنمون شدند و با سپاس از خانم حرّی که لطفاً عکس چند برگ را فراهم نمودند.